

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نیاښد تن من مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهيم
بدین بوم ویر زنده یک تن مېباد
از آن به که کشور به دشمن دهيم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

اعتذار پورتال AA-AA

به تاریخ ۱۷ فبروری ۲۰۰۹ شعری از شاعر گرانمایه و با احساس افغان، جناب محمد اسحاق برکت، را نشر کردیم که از فخر الشعراء جناب استاد "اسیر" تبجیل کرده بودند. استاد عالی مقام "اسیر" نیز لطف کرده و پارچه ای را ارسال فرمودند، که مع الاسف نسبت معاذیر تخنیکي بدست ما نرسید. همین امروز، ۲۸ فبروری ۲۰۰۹، ازین معضله آگاه گردیده و از استاد خواهش نمودیم، تا آن پارچه را بار دیگر گسیل دارند، که ایشان به مانند همیشه خواهش ما را اجابت فرمودند. اینک آن پارچه استاد را - با سطری چند از ایشان - تقدیم میداریم و سپس همان پارچه جناب برکت را دوباره از حضور خوانندگان ارجمند پورتال AA-AA میگذرانیم.

استاد م. نسیم "اسیر"
شهر فـرـانـکـفـورـت
نومبر ۲۰۰۴ م

اختیار زندگی

جناب اسحاق برکت که به تعبیر خود من برکت زندگی هستند، همیشه این کمینه را مورد تفقد بزرگوارانه قرار داده و با کلمات بلند پروازانه ای از نوشته های ناچیز من تمجید فرموده، مرا منت گزار خود ساخته اند، چنانچه در نوشته اخیر شان یادی از سروده "اختیار زندگی" که به اقتضای شعر زیبایی "هلالی چغتائی" نوشته شده است یاد فرموده و به پیروی از آن شعری زیبایی هم سروده اند، اینک همان شعر را که مورد پسند خود من نیز می باشد تقدیم میکنم.

سرم ز تیغ کشیدی، چه کار بهتر ازین که نیست دلشدگان را قرار بهتر ازین
دلم ز حلقه موی تو سرکشی دارد فگن به گردنش آخر مېهار بهتر ازین
به تشنه کام خود آبی ز تیغ ابرو ده که خنجرى نبود آبدار بهتر ازین
دو چشم مست تو کیفیت دگر دارد کجاست باده کشان را خمار بهتر ازین
مرا بدست تو داد و به غم رهايم کرد نمی کند به کسی، روزگار بهتر ازین
بدست توست همه اختیار زندگی ام ز من چه می طلبی اختیار بهتر ازین
ز سر د مهری امسال تو چه شکوه کنم که بود گرمی تو سال پار بهتر ازین

[اسیر] شعر هلالی چه خوب و موزون است

اگر تو شاعر خوبی، بیار بهتر ازین

با الهام از "اختیار زندگی" از فخر الشعراء "اسیر"

همچون بارهای دیگر این بار هم پارچه شعر پر حلاوت و زیبایی فخر الشعراء "اسیر" زیر عنوان "اختیار زندگی" به دستم آمد، آنرا چندین بار خواندم، در دلم جا گرفت، باز خواندم و باز خواندم. از بس خواندم قلم مجبور شد تا با الهام از آن شعر زیبا، چیزی بریزد مگر نه به آن زیبایی و نغزی که در اصل شعر نهفته. کم ما و کرم یاران.

شمع امید

« سرم ز تیغ کشیدی، چه کار بهتر ازین
که نیست دلشدگان را قرار، بهتر ازین »

دلم ز غصه ندارد قرار، چه بد تر ازین
چه گویمت که منم دلفگار، چه بد تر ازین
کجا روم، چه کنم، شکوه ها اثر نکند
کنم ز فکر و خیالش فرار، چه بد تر ازین
فتاده ام ز خیالش به دام و دانه رنج
چو من فتاده این دام هزار، چه بدتر ازین
چو گویمش که عزیزش بدارم از دل و جان
به قول من نکند اعتبار، چه بد تر ازین
ز شوق بوسه رویش اگـــــر کنم هوسی
همی شود غضب و ناقرار، چه بد تر ازین
به فکر و ذکر وصالش بشد حیات ز کف
ز من نگفت، چیزی به یار، چه بد تر ازین
بیا که شمع امیدم هـــــــــــــــــــــوز میسوزد
بیا بیا، مکن این شمع تار، چه بد تر ازین

شکسته کشتی بختـم به بحر مأیوسی
شوم؟ به زورق دیگر سوار، چه بد تر ازین
دلم به جلوه ربـود و برفت پیش رقیب
اگر چه نعره زدم زار زار، چه بد تر ازین
بران شدم که نگیرم سراغ مهـرویان
اگر چه تـوبه کنم بار بار، چه بد تر ازین
نشیده های "اسیر" بهر "برکت" می ناب
اگر نگرده ازان پس خمار، چه بدتر ازین
ز سوز و درد فـراق وطن همی سوزم
چو بیوطن بشود روزگار، چه بدتر ازین
به من بگفت عـزیزی، مرو ز لانه خویش
کنون ز لانه کنارم، کنار، چه بد تر ازین